

رسالت (حضرت نوح)

رد نسبت‌های ناروای اهل کتاب به نوح (ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

راجع به حضرت نوح (ع) بحث انتقادی به اینجا کشید که مبشرین مسیحی چنانکه در کتاب الهدایة، تألیف جمعیه المرسلین الامریکن هست، مهم‌ترین کتابی است که به خیال خودشان بر رد قرآن نوشته‌اند، نوشته است که اگر بر حسب نصوصی از تورات، حضرت نوح (ع) شرب خمر کرد و مست شد و عریان شد و... خوب نسبت به پیغمبر شما هم چنین است. در بعضی از روایات اسلامی هست که پیغمبر اسلام (ص) در حال طواف شرب نیبذ کرد و نیبذ هم قسمی از خمر است و مسکر است و حرام است. بنابراین، این مقابله به مثل است، اگر نوح از نظر تورات شرب خمر کرده است، پیغمبر اسلام (ص) نیز بنابراین اعتراف، شرب خمر کرده است. ما عرض می‌کنیم، می‌گوییم، اولاً و ثانیاً و ثالثاً و الی غیر که هر کدام از اینها، دلیل مستقل است.

اولاً شما که تورات را قبول دارید که وحی بر حضرت موسی (ع) است، آیا اگر در بعضی از روایات اسرائیلیه، چیزی بر خلاف نص تورات باشد، قبول می‌کنید؟ طبعاً قبول نمی‌کنند، همان نص تورات از برای آنها حجیت دارد. می‌گوییم بنابراین شما که می‌گویید در بعضی از روایات اسلامی هست که پیغمبر بزرگوار اسلام، چنین کرد در حال طواف، فرض کنید این در روایات است، اما بر خلاف نصوص خاصه و

عامه از قرآن شریف است که پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) در بالاترین قله عصمت و طهارت بوده است، بنابراین روایات اسلامی را قبول نمی‌کنیم، همان‌طور که شما روایات توراتی را قبول نمی‌کنید.

ثمّ، اگر هم شما عقب‌زدید و گفتید روایات اسرائیلی را اگر هم بر خلاف تورات باشد قبول می‌کنیم، ما به شما دو اعتراض می‌کنیم، اعتراض اول این است که شما تورات را وحی مسلّم بر موسی (ع) می‌دانید، اما در روایات اسرائیلیه، اختلافات و اختلافاتی هست، چطور شما می‌توانید روایاتی را از زبان این و آن بر خلاف نص تورات قبول کنید و مقدم بدارید آن روایت را بر نص تورات، اولاً.

ثانیاً، اگر هم شما مبتلاً به اینگونه اشکالات و اشتباهات هستید، اما جریان ما مسلمان‌ها اینگونه نیست، قرآن متن اصلی ما است از زمان نزول آن الی یوم الدین و هر چه از هر که و هر جا بر خلاف نص قرآن یا بر خلاف ظاهر قرآن باشد، قابل قبول نیست. بنابراین این روایت اسلامی‌ای که شما می‌گویید روایتی اسلامی‌ای که می‌گوید پیغمبر بزرگوار در حال طواف، شرب نبیذ کرد و نبیذ در اسلام حرام است، پس این جواب است در مقابل اینکه نوح از نظر تورات شرب نبیذ کرد، این روایت غلط است، قبول نمی‌کنیم.

رابعاً اگر چنانچه نوح از نظر تورات معاذ الله شرب خمر کرد و مست شد و چنین و چنان کرد، آیا گناه نبوده؟! گناه بوده، بر حسب چهارده آیه در تورات و چهار آیه در انجیل، کما اینکه در بشارات عهدین مشاهده خواهید فرمود، هجده آیه نص است در حرمت شرب خمر.

پس اگر بر خلاف نصوص تورات و بر خلاف ادله عقلیه نیز جناب نوح (ع) شرب خمر کرده، معاذ الله کار حرام کرده یا باید گفت تحریف است. آیا کار حرامی که نسبت به پیغمبری قبلاً داده می‌شود، مجوز است که پیغمبر دیگری هم همان کار حرام را بکند؟! اگر کسی به شما بگوید امام جماعت شما فاسق است و شما می‌دانید فاسق است، چرا با او نماز می‌خوانید؟! آیا جواب این است که او را طرد کنید اگر می‌دانید فاسق است یا آنکه بگویید امام جماعت محله شما اصلاً مشرک است؟! اینکه جواب نشد، این جواب نقضی نیست، جواب نقضی این هست که خیر، امام جماعت ما فاسق نیست یا اگر فاسق است، دنبال او نماز نمی‌خوانیم. اینجا هم جوابی که شما می‌توانید بدهید این است که اینکه در تورات دارد جناب نوح (ع)

شرب خمر کرد و مست شد، دروغ است یا اگر راست است، این پیغمبر از پیغمبری و رسالت می‌افتد، جواب این نیست که پیغمبر شما هم چنین کرد.

پنجم، نبیذ در اسلام دو نوع است: ما یک خمر داریم و یک نبیذ. خمر معلوم است، می‌جوشانند آب انگور یا خرما را یا خودش به جوش می‌آید تا حالت اسکار پیدا می‌کند، این خمر اصلی است. اما نبیذ دو نوع است: مثلاً کشمش انگور را یا خرما را می‌گذارند در آب و همین‌طور می‌ماند و می‌ماند و می‌ماند تا تخمیر می‌شود و خمر می‌شود، این یک نوع نبیذ است، نبیذ دوم این است که خیر، آب یک آب تلخ و شوری است، برای اینکه این تلخی و شوری از بین برود، مقداری کشمش یا خرما در آن می‌نهند تا آن حدّ تلخی و شوری از بین برود، این هم نبیذ است. در اسلام نبیذی که حرام است، نبیذ مسکر حرام است، نه آن نبیذی هم که مسکر نیست.

کما اینکه در تعدادی از آیات مقدسات قرآن، راجع به خمر جنت دارد «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»^۱، این خمری که لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ است «لَا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ»^۲ و «لَا فِيهَا عَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ»^۳ اسمش خمر است، اما خمر دو خمر است: یک خمر است که می‌پوشاند عقل را و انسان را دیوانه می‌کند، این خمر دنیا است، یک خمر است که می‌پوشاند شهوت را، عقل را باز می‌کند، این خمر جنت است، لفظ یک لفظ است. محمد انسان است و ابوجهل انسان، لفظ انسان اطلاق می‌شود بر محمد (ص) که بالاترین مصادیق است، ابوجهل هم انسان است، اما این کجا و آن کجا. خمر در دنیا ابوجهل است، اما خمر در جنت محمد است، عقل را می‌افزاید، به عقل درخشش می‌دهد. انسان که دارای دو نیرو است، یک نیروی عقل است و یک نیروی نفس، گاه کاری می‌کند که نیروی عقل پوشیده شود، پس نفس بلا منازع بماند، هر کاری که می‌خواهد بکند، دیوانه گردد یا دیوانه‌تر شود، ساعتی یا ساعاتی یا بیشتر، این خمر حرام است به حساب اینکه روی عقل را پوشانده است، کم یا زیاد، پس روی نفس را گشاده است، کم یا زیاد.

اما اگر انسان کاری کند که روی نفس و روی جهل پوشیده شود، بنابراین بالعکس عقل انسان آزادتر گردد، این هم خمر است، ولو در لغت نباشد اما در لغت قرآن خمر جنت خمر است به این معنا، ولو در لغت ما خمر همان شراب مسکر است که دیوانه

۱. محمد، آیه ۱۵.

۲. طور، آیه ۲۳.

۳. صافات، آیه ۴۷.

می‌کند عقل را، می‌پوشد عقل را، اما از نظر لغت، «الخمیر ما یخمر»، گاه یخمر العقل، حرام، گاه یخمر النفس الامارة بالسوء، حلال بل واجب. خداوند این جمله خمر را در خمر دنیا استعمال فرموده، «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^۱، خمر در چه بُعد؟ در بعد اینکه عقل را می‌پوشاند، انشاء ذکر الله می‌کند، القاء عداوت و بغضاء می‌کند و غیره. اما خمیری که راجع به بهشت است، توصیف کرده است به آنچه او را واجب کرده، خمر دنیا توصیف شده به آنچه حرامش کرده که عداوت است و بغضاء است و «وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۲، به این عنوان، این مصداق این خمر حرام است، اما به عنوان «وَأَنْهَارٍ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»، «لَا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ» و «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ»، نه غول است و نه تأتیم است. نه غول است که انسان را شیطان می‌کند، عقل را بیوشاند، نه اینطور نیست، «وَلَا تَأْتِيمٌ» نه فعلاً بد است و نه عاقبت بد دارد، چون تأتیم به اثم آوردن است و اثم چیزی است که عاقبت آن بد است، خمر دنیا هم بالفعل بد است و هم عاقبت آن بد است و اما خمر جنت، هم بالفعل خوب است و هم عاقبت آن خوب است.

نبیذ هم همین‌طور است، نبیذ هم دو قسم است: یک قسم مسکر است و یک قسم غیر مسکر. وانگهی اگر این روایت را قبول کنیم در بُعد پنجم که پیغمبر بزرگوار در حال طواف تشنه شدند و طلب نبیذ کردند و نبیذ را مخلوط با آب کردند و خوردند، اگر همان نبیذ مسکر است که یعنی به عبارت دیگری خمر است، این محال است، در آن جایی که فقر شامل همه بود و مخصوصاً مسلمان‌ها، چطور می‌شود از برای حجاج و معتمرین، رسول‌الله (ص) و مسلمین این زمینه را فراهم کنند که هر کس تشنه است، به جای آب به او شراب بدهند. اولاً شراب رفع تشنگی نمی‌کند، ثانیاً اگر رفع تشنگی بکند، به جای آب، شراب باشد، آنهایی که میلیاردی هم هستند این کار را نمی‌کنند یا کمتر می‌کنند تا چه رسد به فقرای مسلمان‌ها که اینها حتی برای پوشش خودشان به زحمت می‌افتادند، آن هم در حجة الوداع یا عمرة القضاء، خوب این دو عمره بود دیگر، عمرة القضاء بود قبل از فتح مکه و حجة الوداع بود بعد از فتح مکه و مسلمان‌ها هم نوعاً فقیر بودند، این مسلمان‌های نوعاً فقیر یا در عمرة

۱. مائده، آیه ۹۰.

۲. همان، آیه ۹۱.

القضاء یا در حجة الوداع، آنقدر اینها قدرت مالی داشته باشند که تشنگان طائف را در عمره یا در حج در حال طواف، نبیذ بدهند. بنابراین من جهات شتی این حرف قابل قبول نیست. بنده اینطور در عقائدنا نوشتم:

«فرية شرب الخمر على نبي الإسلام جمعية المرسلين الأمريكان: لا نكر أنه حرام»^۱ شرب خمر حرام است و توارت نسبت به نوح داده است. «إلا أن نبیکم أيضاً شرب الخمر والنبیذ حال طوافه كما في أحاديثکم» این حرف است. «المناظر: ولكن لا سناد لكم في هذه الفرية الكافرة على نبي الرحمة إلا روايات شاذة إسرائيلية» همانطور که در تورات این آیات را اضافه کرده‌اند که جناب نوح خمر خورد، همان روایات اسرائیلی به عنوان قال فلان عن فلان عن معصوم، از امام یا رسول الله، این را جعل کردند برای اینکه اسلام را هم لکه‌دار کنند مانند شریعت تورات خودشان. «مخالفة لتصريحات القرآن في عصمته (ص) أو مأولة بما يوافق و منزلته» چطور «مأولة»؟ حدیث را یا انسان می‌تواند توجیه کند که مخالف قرآن نباشد یا موافق باشد، یا اگر نتواند توجیه کند چه کند؟ قرآن را بزند زمین حدیث را قبول کند، مثل بعضی‌ها که اینطور می‌گویند؟ بعضی از شما بحث کردید با بعضی از کسانی که صاحب رساله‌اند، نه آن بزرگان، رساله خیلی‌ها نوشتند. بحث به اینجا رسید که پس قرآن باید زمین بخورد؟ بله، قرآن باید برود کنار. می‌بینید حماقت به اینجا می‌رسد، حماقت در بزرگترین حوزه که مرکز حوزه‌های عالم اسلام است به اینجا می‌رسد، یک نفر آدم که پنجاه، شصت سال عمر مصرف کرده در این حرف‌ها، می‌گوید خیر، قرآن دلالت که هیچ ندارد، روایتی نباشد دلالت ندارد، روایت تأیید نکند، دلالت ندارد.

ما خیر، حدیث را می‌زنیم زمین، چرا؟ نه حدیث را می‌زنیم زمین که قول معصوم را زمین بزنیم، نه، ما تبرئه می‌کنیم ساحت ثقلین را، می‌گوییم اولاً معصوم این حرف را نزده، دروغ گفتند و اینکه می‌گوییم دروغ گفتند، یعنی ساحت قرآن مقدس بریء است از این مخالفت و ساحت معصوم که بر خلاف قرآن هم حرف زده باشد.

«كما عن ابن مسعود» آن کسی که توجیه می‌کند این جریان را «أن رسول الله (ص) عطش و هو يطوف بالبیت» چه زمانی بوده؟ دو سه مرتبه بیشتر نبوده، عمره القضاء بوده قبل از فتح مکه و حج عمومی بوده است که حج اول و آخر رسول الله

۱. عقائدنا، ص ۳۳۱.

(ص) بود. «فأتي بنبيذ من السقاية» سقايه آن ظرف آب است که در آن آب است. «فأتي بنبيذ من السقاية» دو سقايه در کار بوده، یک سقايه آب شیرین شده از مقداری خرما یا مقداری کشمش که این شیرین شده است. یک سقايه آب است، آب خالص، آب خالص را که نمی شد بخوری، چون مقداری تلخ مزه بود آب مکه سابقاً، حالا اینطور نیست و اما آب نبیذ، آن هم خالی که نباید خورد، مگر کسانی که می خواهند استفاده بیشتری کنند و تشنگی زیادی ندارند و از این حرف ها.

«فأتي بنبيذ من السقاية فشمّه» بو کرد. آب عادی که بو نمی دهد و نبیذ هم اگر خمر است که بو نمی کنند، بو کرد ببیند آیا این خرما و یا کشمش در آن اثر کرده است، شیرین شده یا نشده است. «ثم دعا بذنوب من ماء» مقداری آب، کوزه ای آب طلب کرد. «من ماء زمزم فصب عليه» حالا آب زمزم غیر از آن وقت است، آن وقت آب زمزم تلخ مزه بود، حالا تلخی ندارد یا یک مقداری تغییر مزه هست اما لطیف است. «ثم دعا بذنوب من ماء زمزم فصب عليه» آب زمزم را ریخت روی این مقدار آب نبیذ، «ثم شربه فقال له رجل أحرام هذا يا رسول الله فقال لا!» آن خیال می کرد حرام است، شنیده بود نبیذ حرام است، نمی دانست کدام نبیذ، خوب آن نبیذی که مست کند حرام است، اما آن نبیذی که یک مقداری کشمش یا خرما گذاشته اند که آب را شیرین کرده، فرض کن آفتاب هم خورده ولی هنوز مسکر نیست، آن که حرام نیست، او سؤال کرد حرام است؟ فرمود نه.

«و قد غفل المعترض أو تغافل أن النبيذ على نوعين: أحدهما أن يطرح التمر أو الزبيب في آنية الماء»^۱ همین که ما عرض می کنیم. «فيمضي عليه ما يبلغه حد الإسكار كأواني الدباء» این یک نوعش است، می ماند تا اینکه به حد اسکار برسد. این اولی است. «و ثانيهما: ما يطرح في الماء لدفع مرارته و ضره، فقد كان ماء الحجاز كذلك مرأً فكانوا يطرحون شيئاً من التمر و الزبيب في السقاء غدوة» در همان ظرف آب، در همان ظرف بزرگ آب که در مسجد الحرام بود و همه می خوردند، اول صبح مقداری خرما، مقداری کشمش می ریختند، عصر می خوردند برای اینکه مزه تلخی آب، عوض شود. این چه کار دارد دارد به آن دستگاه خمر و مسکر؟ «فكانوا يطرحون شيئاً من التمر و الزبيب في السقاء غدوة فيشربونه عشياً، و قد تضافرت الأخبار أن رسول الله (ص) كان ينهى عن نبیذ الدباء و المزفت و الحنتمة» این سه نوع، سه نوع نبیذ است

۱. عقائدنا، ص ۳۳۲.

و هر سه نوع مسکر است، «لأنه مسکر، و یرخص فی نبیذ الأسقیة» همین که الآن عرض کردیم، نبیذ الاسقیة این است که یک مقداری مزه آب را عوض کند.

«کما شرب حال طوافه و أجاب السائل عن حکمة أنه حلال. و السقایة التي شرب منها حال طوافه هي التي یشربها الحجیج» آن وقت اینطور بود. «فهل من عاقل یزعم: أن السقایة التي كانت لإرواء الحجیج من العطش، أنها حانوت خمر» خمره شراب آوردند که به حجاجی که تشنه‌اند بدهند بخورند؟! «فمن هو البانی الذي یكلف الألوفا لإرواء الحجج زمن الحج، أن یرویهم من نبیذ الخمر مجاناً، رغم أن الحج كان بعد فتح مكة و بعد تحریم الخمر» خمر حرمتش از آغاز رسالت بود، همان طور که آغاز رسالت عقیدتی توحید بود و بعداً معاد و جریانات دیگر، اصول سه‌گانه اسلامی، همان طور هم اولین آغازگر محرّمات، شرب خمر و اولین آغازگر واجبات، صلاة. صلاة عقل را درخشش می‌دهد و ظلماتی که بین انسان است، بین مخلوق و خالق است از بین می‌برد، اما شرب خمر عقل را کم می‌کند، مخفی می‌کند و به نفس اماره شجاعت و آزادی زیاد می‌دهد و اینکه می‌گوییم اولین، بدون دلیل نیست، کل آیات ۴۸ گانه‌ای که اثم را خداوند در آنها حرام کرده، مکیه و مدنیه، حتی در سور اوائل نازل در مکه، این اثم حرام است، بعد هم در آیه مکیه سوره نحل، خمر حرام است «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۱ که قبلش این است که خداوند از بین فرث و دم، لبن خالص می‌دهد، یعنی یک چیز است، شکم گوسفند یک چیز است، ولی دو چیز دارد: یکی از آنها لبن خالص است، این لبن خالص از بین فرث و دم است، بعد «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ» نخیل هم نخیل است، نخیل اعناب، خرما است و انگور است، اما دو نوع از آن ثمره درمی‌آید، یک نوع ثمره‌ای «رِزْقًا حَسَنًا» است و یک نوع ثمره‌ای که رِزْقًا سَيِّئًا است. «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ» یعنی از این من، از این بعض، «سَكَرًا» مسکر است، خوب مسکر حرام است دیگر، چرا؟ برای اینکه مسکر اثم است دیگر، مسکر اثم است و چون اثم است بنابراین حرام است. «وَ رِزْقًا حَسَنًا» از رِزْقًا حَسَنًا دو مطلب می‌فهمیم: یک مطلب سلبی و یک مطلب ایجابی. مطلب سلبی می‌گوید سَكَر رِزْق سَيِّء است، پس رِزْق حرام است، پس این مطلب سلبی. مطلب ایجابی این است که اگر آب انگور ثلثان نشده، ثلثان شده که هیچ، اگر آب

۱. نحل، آیه ۶۷.

انگور ثلثان نشده سکر نباشد، رزق سیء نیست، پس رزق حسن است، پس حلال است، در این مسئله اختلافی بین خدا وعده‌ای از علماست. عده زیادی از علما می‌فرمایند که آب انگور، انگور را فقط می‌گویند، خرما را نمی‌گویند، خرما را بعضی‌ها می‌گویند، قرآن هر دو را می‌گوید، «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» این علما دو قول دارند، بعضی می‌گویند که آب انگور ثلثان نشده غیر مسکر، هم نجس است، هم حرام، بعضی می‌گویند پاک است اما حرام، قرآن می‌گوید هم پاک است و هم حلال، چون رزق حسن است، رزق حسن که نمی‌شود نجس باشد، رزق حسن که نمی‌شود پاک باشد و حرام باشد، رزق حسن در نظر حق سبحانه و تعالی آن رزقی است که قابل استفاده و خوردن است و آشامیدن.

این خمیری که از اول حرام بود، پیغمبر بزرگوار که الآن در سال آخر هجرت مدنی است که بعد از فتح مکه است یا در عمرة القضاء است که بعد از چند سال به مدینه رفتن است، یعنی چهارده سال حداقل یا ۲۲، ۲۳ سال حداکثر می‌گذرد از تحریم خمر و نبیدی که مسکر است، آن وقت در اینجا بیاید علناً در حضور طائفین بخورد چیزی را که خودش حرام کرده و قرآن حرام کرده است.

- اعلام حرمت که در مدینه بوده.

- اعلام حرمت از مکه شروع شد، یک آیه‌اش همین بود دیگر، آیه سوره نحل

مکی است.

- [سؤال]

- «سَكَرًا» مسکر هست یا نه؟ رزقاً سیئاً هم... «سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا» این را عرض

کردم که در مقابل رزق حسن چیست؟ رزق سیء است، پس سکر رزق سیء است، این یک، رزق سیء حلال است؟

- الآن سکر سیء است، آن موقع سکر سیء نبوده، بر اساس زمان خودش...

- نشد، قرآن دارد می‌گوید، قرآن دارد می‌گوید سیء است ما چه کار کنیم؟

تقصیر ما چیست؟ تقصیر ما علماء است. قرآن می‌گوید این دو رزق است، یکی حسن است و یکی سیء، اگر سکر هم رزق حسن است، چرا فقط غیرش را گفت رزق حسن؟ اگر فقط آقا فاضل است، چرا هر دو را گفت؟ اگر آقا فاضل نیست، دیگری فاضل است؟ خوب باید یکی را بگوید.

در اینجا رزق حسن، خداوند دو رزق دارد: یک رزق سیء است یعنی می شود خورد، می شود پوشید، می شود استفاده کرد، ولی سیء است، مثل خوک که نمی شود خورد، این سیء است، اما گوسفند را می شود استفاده کرد، این رزق حسن است. در اینجا که می فرماید: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» «رزقاً حَسَنًا» غیر از «سَكَرًا» است، پس سَكَرًا، رزقاً سیئاً است، رزقی هک رزق سیئه شد چیست؟ حلال نیست، حرام است، خبیث است، آیا رزق سیء خبیث نیست؟

اضافه بر اینکه آیاتی قبل از این در مکه مکرمه نازل شده که می گوید اثم حرام است، در سوره بقره می گوید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ»^۱ پس اثم بقول مطلق...

- این مدنی است

- می دانم، داریم تأیید می کنیم که معنی اثم را، یعنی لغت اثم را در قرآن، خود قرآن معنا کرده، اثم: ما یبطئ عن الواجب.

- در سور مدنی تصریح دارد، ولی در سور مکی تصریح ندارد.

- همه اش تصریح است. آیا صراحت از این بالاتر؟ منتها بیان حرمت یک مرحله دارد، بعضی وقتها بیان می کند که حجت است، بعضی وقتها بیان می کند که بالاتر است، بالاتر، بالاتر تا آیه مائده که «إِنَّمَا الْخَمْرُ». حالا در مرحله اولی که خداوند متعال می فرماید که این رزق سیء است، آیا رزق سیء می شود گفت حلال است؟ پس چه چیزی حرام است؟ رزق یا سیء است یا حسن است، سوم نداریم، آیا سیء و حسن هر دو حلال است؟ اینکه نمی شود، پس حسن حلال است که تجویز شده، اما سیء حرام است. چه صراحتی بیشتر از این می خواهید؟ بله، بیشتر از این صراحت ما داریم ولی این صریح است. این قدم اول صراحت است، بعد قدم های دیگر صراحت که در سوره بقره هست و در سوره مائده است.

«و حينذاك فهل يجوز لجمعية المرسلی الأمريکین لیعارضوا فریة التوراة» «شرب الخمر» إلى نوح (ع) بأن محمداً أيضاً شربها فيقول متلکمهم و الکاتب عنهم بملء فمه و مهوی قلمه^۲ دهان را پر می کند و دل را به هر جا می پراند که می خواهد معارضه به مثل کند در حقیقت، «و مهوی قلمه أنه شرب الخمر؟ فهل إن هذه الفریة،

۱. بقره، آیه ۲۱۹.

۲. عقائدنا، ص ۳۳۲.

دونما سناد، علی رسول الإسلام (ص) تدفعها عن نوح في نظر التوراة أنه شربها» چون این خورده پس او هم بخورد مانعی ندارد؟! این که نیست. «هل تدفع بهذا تلکم الإفتراءات المتدخلة في آيات الوحي أن: نوحاً و لوطاً و داود و المسيح شربوا الخمر» چنانکه در تورات و انجیل هست، در انجیل مسیح است، در تورات نوح و لوط و داود.

«و حاشاهم رغم نصوصها المتوفرة على حرمتها، و الحدود المغلظة المقررة فيها على شربها» در آیات چهارده گانه تورات، حدی که از برای شرب خمر معین شده، کسی که شرب خمر کرد، او را نزد خیمه اجتماع بیاورند و اعدام کنند، نوح را اعدام کنید، مسیح را اعدام کنید، به حد اعدام! آنقدر غلیظ است حرمت شرب خمر از نظر تورات که این حکمش، در سفر لاویان تورات که سفر احکام است، اعدام است.

«فهل هناك مفرّ من هذه الوصمات الفاسقة» و صمه: وصله ناهمرنگ «فهل هناك مفرّ من هذه الوصمات الفاسقة إلا كلمة واحدة: أن التوراة محرّفة أضيف إليها وفق الأهواء الجاهلة، ما يمسُّ كرامة الأنبياء و يرخص للعصاة أن يبالغوا في الشهوات، و سوف تأتيكم كلمة الفصل حول الخمر و حرمتها في جميع الأديان في المقرنات الأحكامية».

حالا منتقل می شوم به جریان دیگری راجع به نوح. اینها می گویند که اگر نوح در تورات شرب خمر کرد، اما نوح قرآن دو گناه بسیار بسیار بزرگ کرد، گناه اول این است که نفرین کرد که «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا^۱». این مرحله اولی، مرحله دوم طلبی که نسبت به نجات فرزندش که کافر بود کرد: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ^۲» که خداوند وعده داده است: اهلت را نجات می دهم و حالا دارد این فرزندش را غرق می کند، پس عمل خداوند و فعل خداوند دلیل باید باشد بر اینکه این ولو فرزند نوح است و از اهل اوست، باید در میان سایر هالکین هلاک گردد، پس چطور دعا کرد؟

اینجا سؤال نه تنها از جمعیه المرسلین الامریکن هست که مسیحی های مبشر هستند، بلکه این سؤال از مسلمان ها هم هست، منتها جواب این سؤال های مسیحی

۱. نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. هود، آیه ۴۵.

یا سؤال‌های اسلامی را خود آیات می‌دهد. احیاناً اعتراضی بر آیاتی می‌کنند که انسان مجبور است یا سکوت کند یا توجیه کند، هر دو غلط است. سکوت غلطش کمتر است، نمی‌داند، ساکت می‌کند. اما وقتی نمی‌داند آیه را آن‌طور که خداوند اراده کرده است، معنا کند، تحمیل نکند، اضافه نکند، کم نکند، در اینجا اگر بخواهد توجیه کند، این توجیه تقبیح است، برای اینکه باید فکر خود را توجیه کرد، توجه داد به آیات تا مطلب را انسان از خود آیه بفهمد. اگر انسان مطالبی را در مغز گرفته است از این و آن، از این قلت و قلت‌ها مطالبی را در مغز گرفته و مغز او پر از مطالب این قلت و قلتی شده است، آن وقت با توجه به آن مطالب می‌خواهد به آیات نگاه کند، حتی لغت را نمی‌فهمد تا چه رسد جملات را بفهمد، ادبی که قرآن استعمال کرده که در بالاترین قله فصاحت و بلاغت است، این توجه نمی‌کند. حتی اگر به او گفتیم آقا شما فتوی می‌دهید که نکاح زانیه غیر تائبه، حلال است، قرآن می‌گوید «حُرِّمَ»، می‌گوید «حُرِّمَ» که همه گفته‌اند که حلال است، «حُرِّمَ» یعنی محروم است، محرومیت دو بُعد دارد: یک مرجوحیت که کراهت است، یک مرجوحیت تمام که حرمت است. نمی‌فهمد. «حُرِّمَ» را که هر لات عربی و هم آسمان جل عربی و هر سبزی فروش عربی و هر حمّال عربی و هر عربی می‌فهمد حرّم یعنی حرّم، اصلاً شما برای تحریم چه لفظی بهتر از تحریم دارید؟ این مغز پر است، پر از فتاوی، پر از حرف‌ها، پر از این قلت و قلت‌ها، چون همه می‌گویند اَلَا مَنْ شَدَّ وَ نَدَرَ که ازدواج با زانیه غیر تائبه حلال است علی غیر کراهیه، می‌گوید: بله، حرّم یعنی... اگر اینطور می‌خواهیم سراغ قرآن برویم، نرویم خیلی بهتر است.

اینجا اگر ما نظر به خود آیات بکنیم با دقت، نه دقتی که کم کند از دلالت، نه دقتی که زیاد کند بر دلالت، دقتی که آنچه هست، آن را بفهمد، نه بیشتر و نه کمتر، اعتراضی که اینجا هست من نقل می‌کنم برای شما، روی آن فکر بفرمایید. «دعایات الجمعیه لرسالیة علی نوح فی نظر القرآن: جمعیه المرسلین:» این نص عبارتشان است: «و هناك أيضاً معاصر ينسبها القرآن الی نوح» سه تا ذکر کرده است: الاول: «من دعائه علی المشرکین بأن یزیدهم ضلالاً» خدا اینها را گمراه‌تر کند، حالا که گمراه هستند، گمراه‌تر کند، حالا که دارد می‌رود در دریا غرق شود، او را هول بدهیم که زودتر غرق شود. این اول، سوره نوح، آیه ۲۴: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا». دوم: «رَبِّ لَا تَذَرْنَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» نفرین کرد که تمام کفار روی زمین به جز آن قلبی که به او ایمان آوردند، تمام، چه بچه باشد، بزرگ باشد، مکلف باشد،

غیر مکلف باشد و... صرفاً که کافرند، از بین بروند، حتی بچه‌های کفار هم اگر هستند، طبعاً اینها از بین بروند و الا همه از بین نمی‌رفتند، چون سه دسته بودند: یک دسته ایمان آورده بودند که «ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱، یک دسته مکلف و کافر بودند که معلوم، دسته سوم چه؟ دسته سوم هم جزء کسانی هستند که نفرین کرد که از بین بروند، چون فقط مؤمنین بناست باقی بمانند. این دوم که سوره نوح، آیه ۲۶.

بعد: «أخذ يدعوا على الناس بالإفناء والإعدام» که در این آیه بود، سوم: «طلبه ما لا يجوز» رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و زجره الله و هَدَّه في سؤاله» که «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۲ «و زجره الله و هَدَّه في سؤاله هذا و هو طلب منه المغفرة و هذا دليل على أنه أذنب» این را ثابت می‌کند، می‌گوید در تورات اینطور بود. «و أما الإنجيل فيقول: «إنه كارزاً للبر فقام بوظيفته، و لم يقل أنه قصر في أداء الرسالة، لا أنه أخذ يدعوا على الناس بالإفناء و الإعدام!» اینجا ما نوشته‌ایم: «نوح في نظر القرآن» آقایان سوره هود را مطالعه بفرمایید، در سوره هود مفصل‌ترین بحث است راجع به حضرت نوح (ع). تحقیقاً ۲۵ آیه از سوره مبارکه هود، از آیه ۲۵ به بعد، ۲۵ آیه در ۵۲ صفحه بحث راجع به نوح (ع) است.

الآن مناسب است که ایجابیات و مدائحی که قرآن شریف برای نوح ذکر کرده است ذکر کنیم تا اگر با نصوص صریحه قرآن، مقام عصمت عالی و طهارت عالی و ایمان عالی نوح (ع) بر تلقی وحی و القاء وحی و تطبیق وحی و دعوت الی الله ثابت شد، بعد اگر آیاتی بر خلاف این مترائی^۱ است، حداقل بگوییم متشابه است. [...] و لکن مرحله عمیق‌تر و دقیق‌تر این است که در خود آیات که دقت کنیم، تشابه هم نیست و مطلبت توافق کامل دارد.

ما اینجا در صفحه ۲۷۴ که جلد رابع عشر است، سوره هود، نوشتیم: «خمسة و عشرون آية تتحدث عن قصة نوح (ع) مع قومه بقول فصل لا يقل عن سورة نوح نفسه إلا بثلاث آيات»^۳ در سوره نوح ۲۸ آیه، در اینجا ۲۵ آیه. «و لكنها أكثر منها استعراضاً لأصول دعوته و حواره طول بلاغه حتى غرقهم. هذه الدعوة الأولى الرسالية بين أولي العزم من الرسل، بازغة كسائر الدعوات الرسالية بالأصول الثلاثة» سه اصل در اینجا هست که اصل توحید و نبوت و معاد که نمی‌خواهیم ما بحث

۱. هود، آیه ۴۰.

۲. همان، آیه ۴۶.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۲۷۴.

کنیم. در اینجا در صفحه ۲۷۵ «و قد ذکر نوح (ع) بدعوتہ فی (۴۳) موضعاً من الذکر الحکیم ضمن (۲۹) سورة» در ۲۹ سوره قرآن شریف، ۴۳ آیه از ۲۹ سوره قرآن شریف که ۲۵ آیه از ۴۳ آیه اینجاست، «و قد ذکر نوح (ع) بدعوتہ فی (۴۳) موضعاً من الذکر الحکیم» هم ۴۳ مرتبه اسم نوح و لفظ نوح آمده و هم جریانات دعوت نوح (ع) ذکر شده، ضمن ۲۹ سوره.

«مما يدل على هامة دعوتہ، و هنا كأهم ما يؤتى بذاكرة يذكر سبع مرات أكثر من كل سورة حتى سورة نوح» در سوره نوح درست است ۲۸ آیه است، اما سه مرتبه لفظ نوح آمده، و در اینجا ۲۵ آیه است، اما ذکر نوح (ع) هفت مرتبه است. «حيث يذكر فيها ثلاث مرات، فهنا تفاصيل لا توجد في غيرها من مسارج ذكراه» در آیات نوح که ما درست دقت می‌کنیم و توجه می‌کنیم، نه تنها مذمتی نسبت به نوح (ع) نیست، بلکه منقبت‌هایی است که مقامات عالیہ رسالتی را برای این نخستین پیغمبری که از اولی العزم من الرسل است، بیان کرده است. بعضی اوقات است که انسان وقتی که به آیه توجه می‌کند، توجه سطحی ظاهری، مطلبی را خیال می‌کند، روی حساب اینکه دقت نکرده است اولاً که از نظر ایجابی و به حساب اینکه مطالب دیگر در ذهنش بوده است. ولی وقتی که دقت می‌کند، ظهور مستقر و بلکه نص پیدا می‌کند آیه، درست در ضد و نقیض آن مطلبی که اول فهمیده، مثل یک کسی که از دور یک پرنده‌هایی را می‌بیند، کما اینکه راجع به انفصال زمین از خورشید می‌گفتند که زمین از فرزندان خورشید است. علمای امروز الآن می‌گویند، علمای کیهان‌شناس امروز می‌گویند و تصریح کرده‌اند این مطلب را که سابقاً علت این مطلب که می‌گفتند زمین از خورشید جدا شده، این است که خورشید کره بزرگی است، کراتی اطرافش هست، زمین هم کره کوچکی است، بنابراین از آن کره بزرگ، این کوچک‌ها جدا شدند، اما بعداً که به وسیله تلسکوپ‌های قوی، بشریت توانست بفهمد که خورشید ۹۹ درصد هیدروژن است، زمین ۹۹ درصد غیر هیدروژن است، پس محال است که زمین از فرزندان خورشید باشد. بعد مثال می‌زند، در ستارگان من اسم این شخص را نقل کردم که یادم نیست، از علمای بزرگ اخیر است. مثال می‌زند، می‌گوید مثل کسانی که آن‌طور حکم می‌کردند و این‌طور باید حکم کنند، این است که یک پرنده بسیار بزرگی در آسمان در حال پرواز است، پرنده‌های کوچک هم اطرافش هستند، آدم از دور که می‌بیند، توجه نمی‌کند این پرنده بزرگ چه جنسی است، کوچک چه جنسی، می‌گوید پس این کوچک‌ها همه جوجه‌های او هستند، ولی وقتی

که نزدیک می‌شود یا نزدیک می‌شوند، می‌فهمد که آن پرنده بزرگ باز است و بقیه گنجشک هستند، گنجشک که بچه باز نمی‌تواند باشد. همچنین اول اینطور خیال می‌کردند، بعد آن‌طور.

در آیات مقدسات قرآن کسی که از دور نگاه کند، از نزدیک نگاه نکند، دقت نکند در لغاتش، در ادبیاتش، در مضامینش، در خود آیه، در قبل و بعدش، در کل آیاتی که مربوط به این موضوع است، دقت نکند، به دو علت این گرفتار می‌شود: ۱- جهت ایجابی در کار نیست؛ ۲- جهت سلبی در کار است. جهت سلبی در کار است، با مغز پر از افکار پریشان از این طرف و آن طرف وارد شده، آنچه بیشتر در نظر مردم هست، نویسندگان بیشتر گفتند، گویندگان بیشتر گفتند، او در نظرش رجحان دارد، تبعیت از اکثر می‌کند. بنابراین نقش آن اکثر را بر ضد نص یا ظاهر مستقر آیه می‌دهد، این جهت سلبی. جهت ایجابی‌اش این است که این باید فکر کند در آیه با تجرد، با تجرد و منهای تمام افکار باید در آیه فکر کند، اما در آیه فکر نمی‌کند، روی این دو حساب سلبی و ایجابی، این حتی به وسیله خود قرآن گمراه می‌شود و حال آنکه می‌فرماید: «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۱ این آدم دو ظلم کرده است: یک ظلم این است که با عینک زرد و سرخ و آبی و بنفش و... خواسته برف را سفید ببیند، نمی‌شود، دیگر اینکه نخواسته است برف را درست ببیند. ما در این آیات دقت می‌کنیم و نسبت به مقام نوح (ع) اولاً از نظر ایجابی که اثبات مقامات عالی آن حضرت است، بعد افتراءاتی که در این دو، سه بخش به آن حضرت زده شده است، روی اینها بحث می‌کنیم.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَقَّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. اسراء، آیه ۸۲.